**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتم\_13 مهر 1399**

**[بررسی فرمایشی مرحوم روحانی در حکومت]**

در کتاب منتقی الاصول، در بحث تعادل و تراجیح مطلبی را در باب حکومت آورده است و در جلد دوم، مطلب دیگری را. اما آنچه در جلد هفتم، بحث تعادل و تراجیح بیان کرده، صفحۀ 282، این است که بگوییم از نظر مرحوم آخوند در کفایه ضابط حکومت کیست؟ آیا از نظر مرحوم آخوند حکومت یعنی **نظر احد الدلیلین الی الآخر فی مرحلة دلالتة** به هر نوع نظری که باشد؟ **بای نحو من انحاء النظر**. یا آن چه که مرحوم آخوند می فرماید اخص از این است. یعنی هر نظارتی را حکومت نمی داند، بلکه اگر یک دلیل به دلیل دیگر نظر کند، نظر شرح و تفسیر. به کلماتی مثل اعنی و امثال ذلک این معنای حکومت است؟

در منتقی الاصول، به دنبال تقویت این مطلب است، که شما مشاهده کنید، مرحوم آخوند حکومت امارات بر اصول را نفی کرده است، و فرموده است امارات ناظر به ادلۀ اصول و شارح آنها نیست.

این کدام نظر است؟ **و مراده بالشرح خصوص التفسیر بالفاظه**. یعنی الفاظ امارات شارح اصول نیست، نه این که اساسا امارات ناظر به اصول نیستند، نظارت هست، شرح بالملازمه هست، بالمطابقه نیست.

مرحوم آخوند اظهر بر ظاهر مقدم کردن را در ادامۀ بحث خواهید دید از باب حکومت نمی داند، چرا؟ چون نظر، نظر شرح و تفسیر بالملازمه نیست. پس انصاف این است که به نظر حضرت آقای روحانی در منتقی الاصول، اگر کسی به مرحوم آخوند نسبت بدهد که در حکومت حتما باید تفسیر به الفاظ و کلمات باشد، این حرف گزافی نگفته است، شما ببینید تقدم امارات بر اصول را می گوید حکومت نیست، چرا نیست؟ چون دلیل شارح است، اصل نیست. این نشان می دهد که ایشان شارح بودن در لفظ را مناط حکومت گرفته است. این یک نکته که ایشان در این جا فقط به عنوان فرمایش مرحوم آخوند ذکر می کند و بس.

اما خود ایشان در جلد دوم منتقی الاصول، صفحۀ 48 به بعد می گوید حکومت یعنی نظر و تصرف حاکم یا در عقد الوضع محکوم یا در عقد محکوم. این همان فرمایش محقق خویی و من تبعه است. اما ازاین جا فرق خواهد کرد.

**[اقسام سه گانه حکومت از منظر مرحوم روحانی]**

می فرماید حکومت به سه نحوه قابل تسری است:

1. به دلیل محکوم که نگاه می کنیم، موضوعش یک امر اعتباری جعلی است. دلیل محکوم متکفل است که حکمی را بر یک موضوع اعتباری جعلی قرار بدهد، حالا یک دلیل حاکم می آید فقط فردی را برای آن موضوع در محکوم ایجاد می کند، وقتی فردی را ایجاد کرد، خود به خود ان حکم خواهد آمد.

مثال می زنم روشن شود. ما یک دلیلی داریم می گوید یجوز بیع المملوک. هر چیزی را که تو مالک بودی می توانی بفروشی. موضوع در این جا یک امر اعتبار جعلی است، المملوک. برایش یک حکمی بار شده است. حکم چیست؟ یجوز بیعه. پس یک حکم داریم می گوید یجوز بیع المملوک و ما نیز می دانیم گاهی مملوک به ارث است گاهی به خرید و فروش است و گاهی به صلح و هبه است. حال یک دلیل حاکمی آمده است می گوید مَن حاز ملِک . کسی که یک زمینی را حیازت بکند مالک می شود. این دلیل دوم(حاکم) نگاهی به حکمی که در یجوز بیع المملوک هست، نمی کند بلکه فقط دلیل حاکم یک موضوع برای دلیل محکوم درست می کند و ان حکم دیگر خود به خود مترتب می شود. بله یک نحوه التفاتی باید باشد و الا جعل لغو است و الا ملکیت اثری باید داشته باشد اما هیچ نگاهی در من حازَ مَلِکَ به جواز بیع نیست؛ لذا در معنای حکومت اصطلاحی این مطلب را گنجانید که باید یکی از دو دلیل ناظر به دیگری باشد این قسم آن حکومت اصطلاحی نیست چون دلیلی من حاز ملک کاری به جواز بیع در مملوک ندارد و فقط فرد درست می کند.

ما ان شاء الله بعدا در یکی دو روز آینده که تقسیم بندی خود را می گویم این جا می گوییم این حکومت قهریه ایجادیه است. یادتان هست سید یزدی گفت حکومت قهریه است و قصدیه؟ این قهریه است. حال این نوع قهریه چه می کند؟ این نوع قهریه یک موضوعی را برای دلیل محکوم ایجاد می کند. موضوع که ایجاد شد خود به خود حکمی که در دلیل محکوم هست، مترتب خواهد شود.

1. آنجایی است که دلیل محکوم به حسب ظاهرش متکفل جعل حکم باشد، بر موضوع واقعی. ایشان مثال می زند من هم مثال خواهم زد، مثال حقوقی. **فیتکفل دلیلٌ آخر اعتبار کون هذا الفرد فردا بالموضوع مع عدم کونه کذلک حقیقتا.**

مثال قانونی وضع شده است که تمام آنهایی که متولد ایران هستند، و پدر و مادرشان ایرانی است، شناسنامه ایرانی داده می شود. موضوع حقیقی. چرا؟ چون متولدین ایران هستند، این یک امر حقیقی است و اعتباری نیست. حال یک تبصره زده می شود. به کسانی که تابعیت ایران را داشته باشند، همان شناسنامۀ ایرانی داده می شود. یعنی من قانون گذار اعتبار می کنم تابعیت داشتن ایران را به عنوان ایرانی . تابع ایران بودن، ایرانی می شمارم. و گفتم به ایرانیان شناسنامه ایرانی داده می شود پس همین حکم برای تابعین هم هست.

دلیل الف، متن قانون به کسانی که متولد ایران باشند و پدر و مادرشان ایرانی باش، شناسنامه ایرانی داده می شود، بیایند و بگیرند، این قانون.

حال در تبصره اش می گوید تابع این ایران، که ایران الاصل نیستند و فقط تابعیت دارند این ها ایرانی محسوب می شوند. تابعین ایران، ایرانی محسوب می شوند. وقتی تبصره گفت تابعین ایران، ایرانی محسوب می شوند، خود به حکم همان حکمی که در لزوم گرفتن شناسنامه ایرانی برای متولدین ایران بود، برای این ها هم هست.

این هم قسم دوم حکومت.

1. **ان یکون الدلیل الحاکم متکفلاً لاثبات حکم مماثل علی موضوعه، لا اثبات النفس الحکم، الثابت بالدلیل المحکوم**. قبل از این که با مثال خود این بزرگوار فرمایش را توضیح بدهم در ادامه مثال گذشته می گویم:

اگر متن قانون این بود که به متولدین ایران که پدر و مادرشان ایرانی باشد، شناسنامۀ ایرانی داده می شود بیایند اداره ثبت.

تبصره: به تابعین ایران برگۀ تابعیت داده می شود. چه جای شناسنامۀ ایرانی است. حال این آقایی که تابع ایران است این برگه اش، ایرانی بودن را ثابت نمی کند، می گوید تابعین ایران نازل منزلۀ ایرانیان هستند و این برگۀ تابعیت نازل منزلۀ شناسنامۀ ایرانی است. معادل شناسنامۀ ایرانی است.

شما دیگر با کلمۀ معادل آشنایید، این دکترای حقیقی نیست که به شما فاضل 20 سال، 30 سال درس خوانده در حوزه داده می شود، نه ما لطف می کنیم یک برگه به شما می دهیم این برگه مماثل دکتر است، برو جایی که می خواهی مشغول به کار بشوی، به عنوان دکتر مشغول شو؛ اما اگر آمدی گفتید انا الدکتور، برگه را ازت میگیریم، جریمت می کنیم و دیگر هم از این اشتباهات نکنی. تو آن نیستی تو آن احکام را داری، حکم مماثل.

حالا مثال مولف. ایشان می گوید: **لعل الطواف البیت صلاة** از این باب باشد. نه اینکه طواف دقیقا احکام نماز را دارد و نماز می شود، نه برای طواف حکمی مماثل با حکم نماز هست، برای طواف حکمی است مماثل با حکم نماز. اگر در نماز طهارت شرط است، در طواف هم شرط است نه همان جملۀ ایی که می گفت لا صلاة بالطهور شامل طواف هم بشود نه لا صلاةَ الا بالطهور فقط مالِ نماز است. الطواف بالبیت صلاة می آید یک حکمی ممثال با ان حکم محکوم برای موضوعی که در دلیل حاکم است، جعل می کند.

پس قسم سوم **ان یکون الدلیل الحاکم متکفلا لاثبات حکم مماثل علی موضوعه**. بر موضوع حاکم. نه اینکه خود ان حکم در دلیل محکوم برای حاکم هم بیاید،

فرق بین دو و سه چی شد؟ در دومی می گوییم خود آن حکمی که در محکوم هست، توسعه پیدا می کند نسبت به عام، خودش اما این جا توسعه است در مماثل ان حکم نه عین ان حکم.

این فرمایش ایشان، حال تمام این سه قسمی که این بزرگوار بیان فروده اند، حکومت توسعه ایی است، منتها دو تاش با حکومت اصطلاحی قابل معناست، حکومت قصدیه است و یکیش حکومت قهریه به تعبیر مرحوم یزید.

عنایت کنید ما یک وقت ما یک ماده قانون داریم، مالیات بدهید، این تمام. یک ماده قانون دایم، گذرنامه بدهید، این ها هیچ کدام به هم مربوط نیست اصلا این یک چیز دیگری است و ان یک چیز دیگر. این ها را بگذارید کنار.

دوم ما دو تا ماده قانون داریم که می توانند نظارت قهریه داشته باشند بر یکدیگر. ولی دو تا مادۀ قانونی سوی هستند. مثالش همانی که ایشان فرمود. یجوز بیع المملوک، من حاز ملک.

بسیار دیده شده حقوق دانان محترم گاهی یک ماده قانون را مثلا در قانون اساسی با یک ماده قانون دیگر می سنجند و با همدیگر تفسیر می کنند، این تفسیر معنایش تبصره بودن که نیست اما می تواند یکی از این ها یک نظارت قهریه بر دیگران داشته ابشد . این همان قسم اول حکومت ایشان است.

اما قسم دوم و قسم سوم حکومت ایشان هر دو تبصره است. ...سوم گاهی یک قانون تبصره دارد. یک ماده قانون است نه دو تا ولی تبصره و تکمله دارد. مورد دوم و سوم منتقی الاصول این است. که تکمله است و تبصره.

حال آنجایی که تکمله است و تبصره، گاهی تبصره، تبصرۀ تضییقیه است که کاری باهاش فعلا نداریم. گاهی تبصرۀ توسعه ایی است. حکومت بالتوسعه است. آنجا که حکومت بالتوسعه است گاهی همان حکم محکوم برای حاکم می آید، که می شود قسم دوم منتقی الاصول. گاهی مماثل حکم محکوم برای حاکم می آید. این می شود قسم سوم منتقی الاصول.

این توضیح فرمایش منتقی الاصول که بخشی در جلد هفتمم بود، توضیح کلام آخوند بخشی هم در جلد دوم در اقسام حکومت توسعه ایی.

برای این که مطالب پیش مطالعه بشود گفته بودم، حتما جلو جلو تقریرات حضرت آقای سیستانی را در تعادل و تراجیح مطالعه بفرماید. آن به عنوان معیار و مدار اصلی بحث باید همیشه در دستتان باشد.

ان شاء الله فرمایش ایشان، کلام ایشان مثل کلام منتقی بلکه بیستر نکته های جدیدی دارد و آن دسته بندی آقای خویی و من تبعه را نمی پذیرد.

برای بحث فردا غیر از تقریرات تعادل و تراجیح مراجعه کنید به رسالۀ قاعدۀ لاضرر، در رسالۀ قاعدۀ لاضرر نیز ایشان بحث مفصلی در مورد حکومت دارد از صفحۀ 233. مقایسه کنید با تعادل و تراجیح.

دوم هم کتاب ایشان در اصول به نام الرافد جلد اول صفحۀ 47 یک اصطلاحی ایشان دارد که زیاد بکار می برد، اعتبار ادبی و اعتبار قانونی. تقسیم بندی قشنگی است و در این بحث ما نیز به ان اشاره شده است، در حکومت از این را وارد شده است.

برای فهم فرمایش آقای سیستانی هم باید تقریرات تعادل و تراجیح را مطالعه کنید هم قاعده لا ضرر. هم الرافد تا ان شاء الله فردا توضیح مفصلش را بیان کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین